

شاخص‌های رهبران حق و باطل در قرآن کریم

محمدکاظم کریمی*

مقدمه

مفهوم حق در قرآن کریم پرشمار و در حوزه‌های معنایی گوناگون به کار رفته است. این واژه و مشتقات آن بیشتر از ۲۸۷ مرتبه در قرآن بیان شده است. در برابر این مفهوم، واژه باطل با مشتقات آن ۳۶ مرتبه در قرآن کریم آمده است که از معانی مختلف آن پرده برمی‌دارند. بر اساس بیان آیات قرآن کریم، مصداق کامل و منشأ اصلی حق، خداوند است که در همه فرایندهای جهان هستی اثرگذار است و هرچه غیر از او خوانده شود، مصداق باطل است: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ»^۱ این بدان سبب است که خدا حق است و آنچه جز او به خدایی می‌خوانند، باطل است و او بلندمرتبه و بزرگ است.

مفهوم حق با استعمال اسمی و وصفی، در لغت به معنای راست، راستی، درست، درست، عدل، انصاف، نصیب، ملک و مال،^۲ مطابقت واقع، ثابت و ماندگار^۳ آمده است و مفهوم باطل در برابر آن به معنای دروغ، نادرست، ناحق، ناروا، لغو، بیهوده، ناراست، ناصواب و خطا^۴ به کار رفته است. در قرآن کریم حق به مانند باران سودمند است که به مردم بهره می‌رساند و باطل به کف روی آب که سودی ندارد، تشبیه شده است: «...كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُتُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ»^۵ ... - خداوند

* دانش‌آموخته حوزه علمیه قم و پژوهشگر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

۱. حج: ۶۲؛ همچنین نور: ۲۵ و لقمان: ۳۰.

۲. علی‌اکبر دهخدا، لغتنامه، ج ۶، ص ۹۱۴۲؛ محمد معین، فرهنگ فارسی، ج ۱، واژه حق.

۳. محمد راغب اصفهانی، مفردات الفاظ قرآن کریم: واژه حق.

۴. علی‌اکبر دهخدا، لغتنامه، ج ۳؛ محمد معین، فرهنگ فارسی، ج ۱، واژه باطل.

۵. رعد: ۱۷.

برای، حق و باطل چنین مثالی می‌زند- سرانجام کفها به بیرون پرتاب می‌شوند، ولی آنچه به مردم سود می‌رساند [آب یا فلز خالص] در زمین می‌ماند؛ خداوند اینچنین مثال می‌زند!

مراد از «رهبران حق»، پیامبران و اوصیای معصوم ایشان هستند که از جانب خداوند برای رهبری و هدایت جامعه انسانی برگزیده شده‌اند؛ نیز کسانی که در پیروی از سنت آنان و اجابت دعوت‌شان ساعی هستند. در زیارت «جامعه کبیره» می‌خوانیم: «وَ الْحَقُّ مَعَكُمْ وَ فِيكُمْ وَ مِنْكُمْ وَ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ أَهْلُهُ وَ مَعِدَّتُهُ»^۱ [ما اعتراف می‌کنیم که] حق با شما و در سراسر زندگی شما و از جانب شما و بازگشتش به سوی شماست و شما اهل حق و معدن آن هستید». در مقابل «رهبران باطل» کسانی هستند که در برابر دعوت انبیای الهی قرار دارند و به جای پیروی از آنان، تحقق منافع شخصی و گروهی خویش را دنبال می‌کنند. قرآن کریم هدایت به سوی حق را ویژه خداوند دانسته است و پیروی از رهبران حق را به دلیل آنکه جامعه را به راه درست راهنمایی می‌کنند، لازم و مقتضای عقل انسانی دانسته است و پیروی رهبران باطل را نادرست و ناسزاوار بیان کرده است: «قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى»^۲ بگو تنها خداست که به راه حق هدایت می‌کند، آیا آن‌که به راه حق رهبری می‌کند، سزاوارتر به پیروی است یا آن‌که هدایت نیابد، مگر آنکه هدایتش کنند؟»

صاحب تفسیر روان جاوید می‌گوید:

محتمل است مراد از "من یهدی" هادیان به طریق حق و مراد از "من لا یهدی الا ان یهدی" کفار و داعیان به باطل باشند و مؤید این معنا روایت قمی از امام باقر علیه السلام است که مراد از "من یهدی الی الحق" را محمد و آل محمد بیان کرده است و مراد از "من لا یهدی الا ان یهدی" کسانی از قریش و غیر آنها می‌باشند که با اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از آن حضرت مخالفت کردند.^۳

الف) شاخص‌های رهبران حق

رهبران جبهه حق دارای ویژگی‌هایی هستند که در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌شود.

۱. محمد بن علی ابن بابویه، من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۲؛ محدث قمی، مفاتیح الجنان.

۲. یونس: ۱۱.

۳. محمد ثقفی تهرانی، روان جاوید، ج ۳، ص ۱۹.

۱. فروتنی و تواضع

رهبران حق در برابر مردم تواضع دارد. خداوند می‌فرماید: «وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ»^۱ بال‌هایت را برای مؤمنین باز کن». خدا به پیغمبرش امر می‌کند: ای پیغمبر تو رهبر هستی، اما در برابر مردم تواضع کن. مردم که پیش تو می‌آیند، آنها را تحویل بگیر. بهترین معیار برای شناخت حق یا باطل بودن یک رهبر، شیوه تعامل او با مردم است. اگر در رفتار و گفتار با آنان با تواضع و فروتنی برخورد کرد، نشانه حقانیت اوست و اگر با نخوت و تکبر با آنان رفتار کرد، نشان‌دهنده باطل بودن اوست.

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ»^۲ به سبب رحمت خداست که تو با آنها این چنین خوشخوی و مهربان هستی. اگر تندخو و سخت‌دل می‌بودی از گرد تو پراکنده می‌شدند».

پیامبر خدا ﷺ در جایگاه شاخص‌ترین رهبر حق، الگوی تمام‌عیار فروتنی و تواضع میان مردمان و نماد خصال و صفات نیکوی اخلاقی بودند. در سلام کردن پیشگام بود و منتظر سلام کسی نمی‌ماند؛ حتی به کودکان که در مسیر راهش بودند، سلام می‌کرد. با بردگان هم غذا می‌شد، لباس ساده می‌پوشید و از فخر فروشی پرهیز داشت. به این سبب فرمود:

حَمْسٌ لَسْتُ بِتَارِكِهِنَّ حَتَّى الْمَمَاتِ: لِبَاسُ الصُّوفِ وَرُكُوبِي الْحِمَارَ مُؤَكَّفًا وَ أَكْلِي مَعَ الْعَبِيدِ وَ خَصْفِي النَّعْلَ بِيَدِي وَ تَسْلِيمِي عَلَى الصَّبْيَانِ لِتَكُونَ سُنَّةً مِنْ بَعْدِي؛^۳

پنج چیز را تا آخر عمر رها نخواهم کرد: پوشیدن لباس پشمین، سوار شدن بر الاغ پالان‌شده، غذا خوردن با بردگان، پاره‌دوزی کفش با دست خود و سلام کردن بر کودکان تا [این کارها] پس از من سنت باشند.

بر همین منوال، بارها حضرت علی عليه السلام را می‌دیدند و نمی‌شناختند که این فرد حضرت علی عليه السلام است. آن حضرت در کوفه مشک آب زن ناتوانی را به دوش گرفت و به خانه خود برد؛ هنگامی که زن، حضرت علی عليه السلام را شناخت و از ایشان عذرخواهی کرد. علی عليه السلام این خدمت‌رسانی را وظیفه خویش و یاری‌رسانی به یک مسلمان تحت حکومت خویش دانست.^۴

۱. حجر: ۸۸.

۲. آل عمران: ۱۵۹.

۳. محمد بن علی ابن بابویه، الخصال، ج ۱، ص ۲۷۱.

۴. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۵۲.

در تاریخ آمده است وقتی سلمان به مدائن وارد شد، پذیرفت که در دارالاماره ساکن شود، بلکه در سایه دیوار مسجد استقرار یافت. به او پیشنهاد کردند که برایش خانه‌ای بسازند، ولی وی پذیرفت. مردی گفت: خانه‌ای برایت می‌سازم که مطابق میل تو باشد و آن‌گاه که آن مرد خصوصیات خانه‌ای که اگر سلمان می‌ایستاد سر او به سقف و اگر پای خود را دراز می‌کرد، به دیوار می‌رسید را برای سلمان ترسیم نمود. وی با ساختن چنین خانه‌ای موافقت کرد. وضع لباس او در نهایت سادگی بود، به گونه‌ای که برخی اوقات چون وضع ظاهری اش هیچ تمایزی با دیگران نداشت، او را به بیگاری می‌گرفتند. برای نمونه یک روز مردی از شبام که قبیله‌ای از بنی تمیم لات بود؛ درحالی که بار کاهی را حمل می‌کرد و خسته شده بود، از سلمان (که او را نمی‌شناخت) خواست تا بار او را به دوش گیرد و به منزل برساند؛ سلمان خواسته او را پذیرفت. مرد شبامی بین راه متوجه شد مردم به کسی که بار را حمل می‌کند، سلام و احترام بسیاری می‌گذارند. وقتی دریافت که وی استاندار و امیر مدائن است، شرمند شد و عذرخواهی کرد و خواست تا بار را از دوش سلمان بردارد؛ ولی سلمان پذیرفت و تنها به نیت ادای تکلیف بار او را به مقصد رساند.^۱

بر اساس همین ویژگی ممتاز، شاهد تأکیدهای فراوان حضرت امام خمینی علیه السلام و مقام معظم رهبری علیه السلام مبنی بر مردمی بودن مسئولان هستیم. «سیره پیغمبر این است که با فقرا و با ضعیفا و مانند اینها کنار می‌آمد. به شئون ظاهری و آن چیزهایی که به حسب ظاهر موجب جلال و شوکت و این چیزهاست، اهمیتی نمی‌داد». ^۲ «مردمی بودن به ادعا کردن نیست. با مردم، با زندگی مردم کنار بیاییم، مثل مردم زندگی کنیم، با طبقات مختلف مردم انس بگیریم. این معنای مردمی بودن است». ^۳ «ما [مسئولان] نوکر و خدمتگزار مردم هستیم. اعتبار و آبروی ما به این است. اسلام این را برای ما معین کرده است. ما حقی به گردن مردم نداریم؛ مردم به گردن ما حق دارند». ^۴

۱. وَرَّام بن ابی‌فراس حلّی، تنبیه الخواطر و نُزهة النواظر، ج ۲، ص ۲۱۸؛ عبدالرحمن بن جوزی، صفوة الصفوة، ج ۱، ص ۲۹۱.

۲. <https://farsi.khamenei.ir/others-note?id=48428>

۳. همان.

۴. <https://farsi.khamenei.ir/others-note?id=48428>

۲. ثبات‌قدم و پایداری بر موضع حق

از ویژگی‌های رهبران، حق ثبات‌قدم است. اگر خداوند محور حق است، رو آوردن به سوی او و پایداری در این امر نشانه حق‌محوری و دارای آثار و برکات است. پس از شناختن و رسیدن به حق، شکیبایی و استقامت بر آن بسی دشوار و طاقت‌فرساست و کسی که خالصانه در پی حق است، نباید به دلیل زیان‌های ظاهری، از جبهه حق صرف‌نظر کند و راه باطل پیش گیرد، هرچند باطل به ظاهر دشواری کمتری داشته باشد یا بهره‌دنیوی آن بیشتر باشد:

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا
وَأَبْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ؛^۱

به یقین کسانی که گفتند پروردگار ما خداوند یگانه است، سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل می‌شوند که نترسید و غمگین نباشید و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است.

بدین سبب ثبات بر موضع حق و کوتاه‌نیامدن در برابر تهدید، تطمیع و زیاده‌خواهی اهل باطل و گمراهی، سبب جلب اعتماد اعضای جبهه حق و موجه جلوه‌دادن رفتار رهبران آن می‌شود. معاویه در اثنای جنگ صفین، وقتی آثار شکست را مشاهده کرد، نامه‌ای به امام علیه السلام نوشت و از ایشان درخواست کرد حکومت شام را به او واگذارد و خودشان در جایگاه خلیفه مسلمانان باقی باشند. ابن‌ابی‌الحدید ضمن بیان مطلبی از نصر بن مزاحم در کتاب صفین می‌گوید: «معاویه نامه‌ای برای امیر مؤمنان نوشت که من گمان می‌کنم اگر می‌دانستی کار جنگ به اینجا می‌رسد، اقدام بر جنگ نمی‌کردی و از گذشته پشیمان می‌شدی من از تو درخواست کرده‌ام که حکومت شام را به من واگذاری به این شرط که مستقل باشم نه با تو بیعت کنم و نه از تو اطاعت. این را نپذیرفتی و الآن من شام را در اختیار دارم و باز همان خواسته را از تو می‌کنم. ما همه از فرزندان عبدمناف هستیم، همواره عزیز و آزاد بوده‌ایم».^۲

امام علیه السلام در برابر زیاده‌خواهی معاویه ایستادگی کردند و درخواست او را به دلیل فساد عقیدتی و رفتاری‌اش نپذیرفتند و در پاسخ به درخواست او نوشتند:

وَأَمَّا طَلَبُكَ إِلَيَّ الشَّامَ فَإِنِّي لَمْ أَكُنْ لِأَعْطِيكَ الْيَوْمَ مَا مَنَعْتُكَ أَمْسٍ وَ أَمَّا قَوْلُكَ: إِنَّ
الْحَرْبَ قَدْ أَكَلَتِ الْعَرَبَ إِلَّا حُشَاشَاتِ أَنْفُسٍ بَقِيَتْ، أَلَا وَ مَنْ أَكَلَهُ الْحَقُّ فَإِلَى الْجَنَّةِ وَ

۱. فصلت: ۳۰.

۲. عزالدین ابوحامد ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۳۲۷.

مَنْ أَكَلَهُ الْبَاطِلُ فَإِلَى النَّارِ؛^۱

اما [حکومت] شام که از من خواسته‌ای، من کسی نیستم که آنچه را دیروز به تو ندادم، امروز در اختیار گذارم. اما اینکه گفتم: "جنگ عرب را به کام خود فرو برده و از او جز نیمه جانی باقی نمانده"، بدان کسی که در راه حق جان دهد، به سوی بهشت می‌رود و کسی که در راه باطل کشته شود، به سمت آتش می‌رود.

امروز نیز مقام معظم رهبری علیه السلام در برابر خواسته‌های ناحق دشمنان به ویژه آمریکای جنایتکار و همه جبهه استکبار جهانی، همچون کوه ایستاده است و اجازه نخواهد داد مطامع پست دشمنان در این جامعه انقلابی تحقق یابد.

۳. رعایت انصاف و عدالت

از جلوه‌های حق‌مداری، رعایت انصاف و عدالت در انجام وظایف از سوی حاکمان و مدیران جامعه است. صیانت از حقوق اعضای جامعه و تبعیض قائل نشدن در اعطای حقوق آنان، سبب احساس تعلق خاطر عمومی به سیاست‌ها و برنامه‌های حاکمان است و در ارتقای اعتماد عمومی اعضای جامعه سهم بسزایی ایفا می‌کند. خداوند می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ
وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ
تَلَّوْا أَوْ تُعْرَضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا؛^۲

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، پیوسته به عدالت قیام کنید و برای خدا گواهی دهید، هرچند به زیان خودتان یا پدر و مادر و خویشاوندان [شما] باشد....

بدین‌سان آن‌که در اجرای حق بین خویشاوند و بیگانه فرق می‌گذارد، از مسیر عدالت خارج می‌شود و به همان نسبت از اهل حق نیز دور می‌شود.

امام علی علیه السلام خطاب به مالک اشتر می‌فرماید:

وَأَلْزِمِ الْحَقَّ مَنْ لَزِمَهُ مِنَ الْقَرِيبِ وَالْبَعِيدِ وَكُنْ فِي ذَلِكَ صَابِرًا مُحْتَسِبًا، وَأَقِعْ ذَلِكَ مِنْ
قَرَابَتِكَ وَخَاصَّتِكَ حَيْثُ وَقَعَ وَابْتِغِ عَاقِبَتَهُ بِمَا يَثْقُلُ عَلَيْكَ مِنْهُ، فَإِنَّ مَعْبَةَ ذَلِكَ
مَحْمُودَةٌ؛^۳

۱. شریف رضی، نهج البلاغه، نامه ۱۷.

۲. نساء: ۱۳۵.

۳. شریف رضی، نهج البلاغه، نامه ۵۳.

شاخص‌های رهبران حق و باطل در قرآن کریم ■ ۲۵۳

حق را برای هرکس که لازم است، از نزدیک و دور رعایت نما و در این راه شکیبایی بورز و پاداش خویش را به حساب خدا گذار؛ هرچند اجرای حق بر زیان خویشان و نزدیکانت باشد. در این کار آنجا که بر تو سنگین و گران می‌آید، جویای عاقبتش باش که رعایت حق سرانجام خوشی دارد.

۴. عبادت خداوند

توجه به فلسفه خلقت و هم‌نوایی با دیگر کائنات در عبادت و ذکر و تسبیح خداوند، از شاخص‌های برجسته رهبران اهل حق است:

الَّذِينَ إِن مَكَّانَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ^۱

همان کسانی که چون در زمین به آنان توانایی دهیم، نماز برپا می‌دارند و زکات می‌دهند و به کارهای پسندیده و امی‌دارند و از کارهای ناپسند باز می‌دارند و فرجام همه کارها از آن خداست.

صاحب تفسیر المیزان می‌گوید:

مراد از "تمکین آنان در زمین" این است که ایشان را در زمین نیرومند کند، به طوری که هر کاری را که بخواهند بتوانند انجام دهند. یکی از صفات ایشان این است که اگر در زمین تمکین پیدا کنند، در میان همه انواع و انحاء زندگی یک زندگی صالح را اختیار می‌کنند و جامعه‌ای صالح به وجود می‌آورند که در آن نماز به پا داشته و زکات داده می‌شود، امر به معروف و نهی از منکر انجام می‌گیرد.

در ادامه یادآور می‌شود:

اگر از میان همه جهات عبادی، نماز و از میان همه جهات مالی، زکات را نام برد، بدین

جهت است که این دو در باب خود (عبادات) عمده هستند.^۲

ب) شاخص‌های رهبران باطل

رهبران جبهه باطل نیز دارای ویژگی‌هایی هستند که در ادامه به برخی از آنها اشاره می‌شود.

۱. حج: ۴۱.

۲. محمدحسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۵۴۶.

۱. تکبر و خودخواهی

کبریایی فقط زیننده و وصف خدای یکتاست و همه کائنات در برابر او ناگزیر از تعظیم و فروتنی اند: «وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ»^۱ علو مقام و بزرگی شأن مخصوص ذات پاک خداست». از این رو وفخر فروشی و خودبرتربینی نشانه دور شدن از حق و گرایش به باطل است. از شاخص های رهبران باطل، گردن فرازی و وفخر فروشی به بندگان و نادیده گرفتن حقوق آنان در همه شئون حیات فردی و اجتماعی است: «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ»^۲ فرعون در زمین [مصر] تکبر و گردن کشی آغاز کرد و مردمش را فرقه فرقه ساخت. فرقه ای را زبون می داشت؛ پسرانشان را می کشت و زنانشان را زنده می گذاشت».

در تفسیر نمونه می خوانیم:

فرعون برای تقویت پایه های استکبار خود به چند جنایت بزرگ دست زد: نخست کوشید در میان مردم مصر تفرقه بیندازد؛ همان سیاستی که در طول تاریخ پایه اصلی حکومت مستکبران را تشکیل می داده است. آنها از پیوستگی صفوف مردم به شدت می ترسند و به همین دلیل حکومت طبقاتی تنها راه حفظ آنان است، همان کاری که فرعون و فراعنه در هر عصر و زمان کرده و می کنند. دومین جنایت او استضعاف گروهی از مردم آن سرزمین بود؛ آن چنان این گروه را به ضعف و ناتوانی کشانید که به گفته قرآن کریم، پسران آنها را سر می برید و زنان آنها را برای خدمت زنده نگه می داشت. طبیعی است افراد برتری جو و خودپرست تنها حافظ منافع خویش اند و هرگز حفظ منافع شخصی با منافع جامعه که نیاز به عدالت و فداکاری و ایثار دارد، هماهنگ نخواهد بود.^۳

۲. فساد در زمین

از شاخص های اهل باطل، رو آوردن به فساد و تباهی در جامعه انسانی است؛ به این سبب هرگاه قدرت به دست آورند، در کشاندن جامعه به انواع فساد و تباهی دریغ نمی کنند: «وَإِذَا تَوَلَّى

۱. حج: ۶۲.

۲. قصص: ۴.

۳. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۱۰.

سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ؛^۱ هنگامی که قدرت و حکومتی یابد، می‌کوشد که در زمین فساد و تباهی به بار آورد، و زراعت و نسل را نابود کند». از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «مراد از "حرت" در اینجا "دین" است و منظور از «نسل»، «مردم‌اند».^۲ به هر حال تعبیر به «يُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ»، کلام بسیار مختصر و جامعی است که تولید فساد را در سطح جامعه در زمینه اموال و انسان‌ها شامل می‌شود.^۳

۳. بدعت‌گذاری در دین

از ویژگی‌های سرکرده‌های باطل، گرایش به ایجاد بدعت در دین است؛ به همین سبب اسلام درباره بدعت در دین بسیار سخت‌گیرانه برخورد کرده است؛ چراکه بدعت اصل دین را هدف قرار می‌دهد و اگر در جامعه گسترش پیدا کند، اصالت دین را مخدوش می‌کند: «فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»؛^۴ پس چه کسی ستمکارتر است از آن‌که بر خدا دروغ می‌بندد تا مردم را از روی جهل گمراه سازد؟ خداوند هیچ‌گاه ستمگران را هدایت نمی‌کند». پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روایتی در موضوع آیه «إِنَّ الَّذِينَ فَزَعُوا دِينَهُمْ»^۵ فرمود: «آنها بدعت‌گذاران و پیروان هوی و هوس‌اند، توبه چنین افرادی پذیرفته نمی‌شود؛ من از آنان بیزارم و جزء پیروان من نیستند».^۶

امام علی علیه السلام پشت‌پازدن حاکمان به سنت و تمسک به بدعت‌ها را موجب گمراهی آنان از مسیر حق و گمراه کردن جامعه دانسته است: «وَإِنَّ شَرَّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ جَائِرٌ ضَلَّ وَضَلَّ بِهِ، فَأَمَاتَ سُنَّةً مَأْخُودَةً وَأَحْيَا بَدْعَةً مَشْرُوكَةً»^۷ بدترین مردم نزد خداوند حاکم ستمکاری است که خود گمراه گشته و دیگران را گمراه می‌سازد، سنتی را که بدان عمل می‌شود می‌میراند و بدعتی را که رها شده زنده می‌سازد». چنان‌که شارح پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام گفته است: «نشانه سنت‌ها

۱. بقره: ۲۰۵.

۲. همان، ص ۲۶۵.

۳. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۷۴.

۴. انعام: ۱۴۴.

۵. انعام: ۱۵۹.

۶. «هُمُ أَصْحَابُ الْبِدْعِ وَأَصْحَابُ الْأَهْوَاءِ، لَيْسَ لَهُمْ تَوْبَةٌ، إِنَّا مِنْهُمْ بَرِيءٌ وَهُمْ مِنِّي بُرَاءٌ» (میزان الحکمة، باب ۳۲۸، ح ۱۶۳۰).

۷. شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه ۱۶۴.

امنیت و آرامش اجتماع، شکوفایی استعدادها و توجه مردم به معنویات است و به عکس نابسامانی، اختلاف، آلودگی‌ها و پیوستن به خرافات، نشانه بدعت‌هاست»^۱.

۴. فراموشی آخرت

منشأ بسیاری از انحراف‌ها و ناهنجاری‌ها در حیات اجتماعی بشر امروز، فراموشی آخرت است. اگر انسان همیشه به یاد قیامت باشد و پیوسته به آن بیندیشد که باید پاس‌خگویی اعمال و رفتار خویش باشد، قطعاً به سوی باطل گرایش پیدا نمی‌کند: «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ، يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ؟^۲ بلکه انسان می‌خواهد آینده‌اش را به گناه بگذراند. می‌پرسد: روز قیامت کی خواهد بود؟»

علامه طباطبایی ذیل این آیه می‌نویسد:

این سؤال جز به انگیزه تکذیب و استهزا نمی‌تواند باشد؛ چراکه می‌خواهد بگوید اصلاً روز قیامت نیست، نه اینکه به آن ایمان داشته باشد و بخواهد از تاریخ وقوعش آگاه شود؛ چون اگر انسان سر تکذیب نداشته باشد، وقتی به سوی ایمان و تقوی دعوت می‌شود و به چنین خبر عظیمی تهدید می‌شود و آیات بینات و ادله قاطعه هم بر صحت آن دعوت و آن تهدید دلالت می‌کند، باید از چنان خطری برحذر شود و خود را به ایمان و تقوی مجهز کند، آماده لقای آن روز شود؛ حال چه اینکه آن روز نزدیک باشد و چه دور؛ برای اینکه هر آنچه آمدنی و شدنی است، نزدیک است؛ دیگر معنا ندارد بپرسد قیامت چه وقت قیام می‌کند.^۳

امیرمؤمنان علی علیه السلام در بیان وجوه تمایز خویش از عمروعاص می‌فرماید: «أَمَّا وَاللَّهِ إِنِّي لَيَمْتَعِنِي مِنَ اللَّعِبِ ذِكْرُ الْمَوْتِ وَإِنَّهُ لَيَمْتَعُهُ مِنْ قَوْلِ الْحَقِّ نَسِيَانُ الْآخِرَةِ؛^۴ به خدا سوگند، یاد مرگ مرا از بازی و شوخی باز می‌دارد؛ اما فراموش کردن قیامت، او [عمروعاص] را از گفتن حق منع می‌کند».

طبق نوشته تاریخ یعقوبی، عمروعاص ۹۸ سال زندگی کرد و هنگامی که مرگ او فرارسید، به فرزندش گفت: «ای کاش پدرت در غزوه ذات‌السلاسل [در عصر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله] مرده بود. من

۱. ناصر مکارم شیرازی، پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۶، ص ۳۴۴.

۲. قیامت: ۵-۶.

۳. محمدحسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۱۶۶.

۴. شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه ۸۴.

کارهایی انجام دادم که نمی‌دانم نزد خداوند چه پاسخی برای آنها دارم. نگاهی به اموال سرشار خود کرد و گفت: ای کاش به جای اینها، مدفوع شتری بود. ای کاش سی سال قبل مرده بودم. دنیای معاویه را آباد کردم و دین خودم را بر باد دادم. دنیا را مقدم داشتم و آخرت را رها ساختم. از دیدن راه راست و سعادت نابینا شدم، تا مرگم فرا رسید. گویا می‌بینم معاویه اموالم را تصرف کرده و به جای من درباره شما بدی کرده است»^۱.

هُوسِيَارِي اَيْنِ عَالَمِ اِي جَان، غَفَلَتِ اسْتِ هُوسِيَارِي اَيْنِ جِهَانَ رَا آفَتِ اسْتِ
هُوسِيَارِي زَانِ جِهَانَ اسْتِ وَ چَوِ اَنِّ غَالِبِ اَيِدِ پَسْتِ گَرَدَدِ اَيْنِ جِهَانَ^۲

در پایان باید یادآور شد بر اساس بیان بسیاری از آیات قرآن، باطل هرچند در زمانی کوتاه بروز و ظهور داشته باشد، توان ماندن در برابر حق را ندارد و دیر یا زود محکوم به شکست و نابودی است: «وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ اِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا»^۳. خداوند با فرستادن دلایل روشن و معجزات آشکار و نشان دادن حق، راه گسترش و خودنمایی باطل را می‌بندد.^۴ قرآن کریم در مقام هدف بعثت انبیاء می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي اَرْسَلَ رَسُوْلَهُ بِالْهُدٰى وَدِيْنِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلٰى الدِّيْنِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُوْنَ»^۵؛ او کسی است که رسول خود را همراه با هدایت و آیین حق فرستاده است تا او را بر همه ادیان پیروز کند؛ هرچند مشرکان کراهت داشته باشند. بنا بر روایات متعدد شیعی، اراده خداوند مبنی بر زوال قطعی باطل، در زمان ظهور آخرین حجت الهی امام زمان عجل الله تعالی فرجه محقق می‌شود.^۶

شهید مطهری درباره پیروزی نهایی جبهه حق می‌گوید: «ظهور مهدی موعود حلقه‌ای از حلقه‌های مبارزه اهل حق و اهل باطل است که به پیروزی نهایی اهل حق منتهی می‌شود»^۷.

۱. احمد بن اسحاق یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۰.

۲. جلال‌الدین محمد مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۱۲۶.

۳. اسراء: ۸۱.

۴. انبیاء: ۱۸؛ سبأ: ۴۹.

۵. توبه: ۳۳؛ صف: ۹.

۶. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۶۲-۶۳.

۷. مرتضی مطهری، قیام و انقلاب مهدی، ص ۲۰.

کتابنامه

قرآن کریم

۱. ابن ابی الحدید، عزالدین ابو حامد، شرح نهج البلاغه، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۴۱ ش.
۲. ابن ابی فراس، ورام، تنبیه الخواطر و نزهة النواظر، قم: مكتبة الفقيه، ۱۴۱۰ ق.
۳. ابن جوزی، عبدالرحمن، صفة الصفوة، قاهره: دار الحديث، ۱۴۲۱ ق.
۴. بلخی، جلال الدین محمد، مثنوی معنوی، به کوشش: مهدی آذر یزدی (خرمشاهی)، مصحح: رینولد الن نیکلسون، تهران: انتشارات پژوهش، ۱۳۷۱ ش.
۵. ثقفی تهرانی، محمد، تفسیر روان جاوید، چ ۳، تهران: برهان، ۱۳۹۸ ق.
۶. دهخدا، علی اکبر، لغتنامه، ویرایش دوم، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۳ ش.
۷. راغب اصفهانی، محمد، المفردات فی غرایب القرآن، بیروت: دارالعلم - دارالشامیه، ۱۴۱۲ ق.
۸. رضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تدوین: صبحی صالح، قم: دار الهجرة، ۱۳۹۵ ق.
۹. شیخ صدوق، محمد بن علی، الخصال، تصحیح: علی اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۳ ق.
۱۰. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه: سید محمدباقر موسوی همدانی، قم: دار العلم، ۱۳۹۳ ق.
۱۱. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، بیروت: دار المعرفه، ۱۴۱۵ ق.
۱۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
۱۳. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، قم: دار الحديث، ۱۳۸۴ ش.
۱۴. مطهری، مرتضی، قیام و انقلاب مهدی علیه السلام از دیدگاه فلسفه تاریخ و مقاله شهید، چ ۲۹، تهران: صدرا، ۱۳۸۵ ش.
۱۵. معین، محمد، فرهنگ فارسی، چ ۲۶، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۸ ش.
۱۶. مکارم شیرازی، ناصر، پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۵ ش.
۱۷. یعقوبی، احمد بن اسحاق، تاریخ یعقوبی، ترجمه: محمدابراهیم آیتی، چ ۹، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲ ش.